

نقل قول‌ها در بیست و هفتمین جلسه

## حکمت‌های زندگی در دفتر چهارم منوی

ایرج شهبازی

۹ مهرماه ۱۴۰۱

## ۵۴) لزوم پرهیز از پراکندگی و تشویش خاطر

(از بیت ۳۲۸۸ تا بیت ۳۳۰۰)

(۱) زَرِّ عَقْلٍ رِيزَه اسْت، اَي مُتَّهَم! عَقْلٍ تُو قَسْمَتِ شَدَه بَر صَدِّ مُهْمِ جَمْعِ بَايَد كَرْد اَجْزَا رَا بَه عَشْقِ جَوْجُوِي، چَوْن جَمْعِ گَرْدِي ز اشْتَبَاهِ (۵) وَر ز مَثْقَالِي شُوِي اَفْزَوْن تُو خَامِ پَس بَر اُو هَم نَام و هَم القَابِ شَاهِ تَا كِه مَعْشَوَقْتِ بُوَد هَم نَان، هَم آَبِ جَمْعِ كَن خُود رَا، جَمَاعَتِ رَحْمَتِ اسْتِ زَان كِه كَفْتَنِ اَز بَرَايِ بَاوَرِي اسْتِ (۱۰) جَانِ قَسْمَتِ گَشْتَه بَر حَشْوِ فَلَكَ پَس خَمْوَشِي بَه دَهْدِ اُو رَا ثُبُوتِ اَيْنِ هَمِي دَانَم، وَلِي مَسْتِي تَنِ اَن چَانِ كَز عَطْسَه و اَز خَامِيَاَزِ

بَر قُرَاضَه مُهْرِ سَكَّةِ چَوْن نَهَم؟  
بَر هَزَارَانِ اَرْزَوِ و طِمِّ و رِمِ  
تَا شُوِي خُوشِ چَوْن سَمْرَقَنْدِ و دَمَشْقِ  
پَس تُوَانِ زَدِ بَر تُو سَكَّةَ پَادِشَاهِ  
اَز تُو سَازدِ شَه يَكِي زَرِيْنَه جَامِ  
بَاشْدِ و هَم صُورْتَش، اَي وِصْلِ خُوَاهِ!  
هَم چِرَاغِ و شَاهِدِ و نُقْلِ و شِرَابِ  
تَا تُوَانَمِ بَا تُو كَفْتَنِ اَنچَه هَسْتِ؛  
جَانِ شِرْكِ اَز بَاوَرِي حَقِّ بَرِي اسْتِ  
دَر مِيَانِ شَصْتِ سُوْدَا مُشْتَرَكِ  
پَس جَوَابِ اِحْمَقَانِ اَمْدِ سَكُوتِ  
مِي گَشَايِدِ بِي مُرَادِ مَنِ دَهْنِ  
اَيْنِ دَهَانِ گَرْدَدِ بَه نَاخُوَاهِ تُو بَازِ



شخص می تواند با همت خود در ضمیر دیگران تصرف کند:

هَمِّ شَيْخِ اَن سَخَا رَا كَرْدِ بَنْدِ  
قُوْتِ پِيْرَانِ اَز اَيْنِ بِيْشِ اسْتِ نِيْزِ  
هَم شَدِي تُوْزِيْعِ كُوْدَكِ دَانَكِ چَنْدِ  
تَا كَسِي نَدَهْدِ بَه كُوْدَكِ هِيْجِ چِيْزِ

(مثنوی، د ۲ / ۴۲۵ - ۴۲۴)



همت می‌تواند فضایی سرشار از انرژی ایجاد کند و خاطرات فراموش شده و حوادثِ زیادرفته را به خاطر شخص بیاورد:

گفت پیغمبر مر آن بیمار را  
چون عیادت کرد یار زار را،  
که مگر نوعی دعایی کرده‌ای  
از جهالت زهربایی خورده‌ای  
یاد آور چه دعا می‌گفته‌ای  
چون ز مکر نفس می‌آشفته‌ای؟  
گفت: «یادم نیست، اَلَّا هَمَّتِی  
دار با من، یادم آید ساعتی».  
از حضورِ نوربخشِ مصطفی  
پیش خاطر آمد او را آن دعا  
هِمَّتِ پیغمبرِ روشن‌کده  
پیش خاطر آمدش آن گم‌شده

(مثنوی، د ۲ / ۲۴۶۱ - ۲۴۵۶)



همتِ انسان‌های خوب می‌تواند از مسافر، در طول سفر، مراقبت می‌کند:

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف  
ای خضرِ پی‌خجسته! مدد کن به همتم

(دیوان حافظ، ص ۲۶۱)



توجه عمیق باعث مراقبت از دیگری می‌شود:

چو یوسف، از کفِ گرگان، دریده‌پیرهنیم  
ولی ز همتِ یعقوب، پاسبان داریم

(کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، غزل ۱۷۴۳)



توجه عمیق به دیگری می‌تواند باعث زیبایی او شود:

چنان که گشت زلیخا جوان به همت یوسف      جهان کهنه بیابد از این ستاره جوانی

(کلیات شمس، غزل ۳۰۳۸)



حافظ به محبوب خود می گوید توجه عمیق من باعث زیبایی تو شده است:

گلبنِ حُسنَت نه خود شد دل‌فروز      ما دم همت بر او بگماشتیم

(دیوان حافظ، ص ۲۹۴)



همت انسان می تواند در پدیده‌های جهان اثر بگذارد و خواص آنها را تغییر دهد:

آن یکی درویش گفت: «اندر سَمَر      خِضریان را من بدیدم خواب دَر  
گفتم: «ایشان را که روزی حلال      از کجا نوشم که نَبود آن وبال؟  
مر مرا سوی کُهستان راندند      میوه‌ها ز آن بیشه می‌افشانند  
که خدا شیرین بکرد آن میوه را      در دهان تو به همت‌های ما  
هین، بخور پاک و حلال و بی حساب      بی‌صُداع و نقل و بالا و نشیب!

(مثنوی، د ۶۸۲ / ۴ - ۶۷۸)



با همه وجود به کسی دیگر توجه کردن باعث تحولات و تغییراتی در زندگی او می‌شود:

ای فلان، ما را به همت یاد دار!      تا شویم از اولیا پایان کار

(مثنوی، د ۳۰۶۹ / ۲)



وقتی از دیگران می‌خواهیم برای ما دعا کنند، درحقیقت از آنها درخواست می‌کنیم که عمیقاً به ما توجه کنند و به کار ما همت بگمارند:

بینی اندر دلِقِ مهترزاده‌ای	سر برهنه در بلا افتاده‌ای
در هوای نابکاری سوخته	اَقْمِشِه و اَمَلَاکِ خود بفروخته
خان و مان رفته، شده بد نام و خوار	کامِ دشمن می‌رود اِدباروار
زاهدی بیند، بگوید: «ای کیا!	همّتی می‌دار از بهر خدا!
که اندر این اِدبارِ زشت افتاده‌ام	مال و زرّ و نعمت از کف داده‌ام
همّتی، تا بو که من زین وارهم	زین گِلِ تیره بُود که بَرجهَم.»
این دعا می‌خواهد او از عام و خاص	که اَلْخِلاص و اَلْخِلاص و اَلْخِلاص!

(مثنوی، د ۳ / ۱۶۶۶ - ۱۶۵۰)



حافظ امیدوار است که در عین خرابی و بدنامی، به برکت همتِ عزیزان به نیک‌نامی برسد:

شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم      که به همتِ عزیزان برسم به نیک‌نامی

(دیوان حافظ، ص ۳۵۳)



اثباتِ وحدانیت خدا چندان اهمیتی ندارد؛ این ماییم که باید واحد باشیم و از تفرقه‌روانی بپرهیزیم:

«گفت: «خدا یکی است». گفتم: «اکنون تو را چه؟ چون تو در عالم تفرقه‌ای؛ صد هزاران ذره، هر ذره در عالم‌ها پراکنده پژمرده فروفسرده. او خود هست وجود قدیم او هست، تو را چه؟ چون تو نیستی.»

(مقالات شمس تبریزی، ۱ / ۲۸۰)



شمس در جایی دیگر می‌گوید:

«از عالم توحید تو را چه؟ از آن که او واحد است تو را چه؟ چو تو صد هزار بیشی؛ هر جزوت به طرفی. هر جزوت به عالمی. تا تو این اجزا را در واحدی او درنبازی و خرج نکنی، تا او تو را از واحدی خود هم‌رنگ کند، سرت بماناد و سرت.»

(مقالات، د ۲ / ص ۴۲)



و نیز:

«گفت: «من قال لا إله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة». اکنون تو بنشین می‌گویی، دماغ خشک شود! او یکی است، تو کیستی؟ تو شش هزار بیشی! تو یکتا شو، و گرنه از یکی او تو را چه؟ تو صد هزار ذره، هر ذره به هوایی برده، هر ذره به خیالی برده! ... خالصا بنیته مخلصا بفعله. وعده دخل الجنة حاجت نیست. چون آن کرد، در عین جنت است.»

(مقالات، ۱ / صص ۲۶۰ - ۲۵۹)



تفرقه روانی باعثِ آشفتگی و پریشانی آدمی می‌شود:

عقل تو قسمت شده بر صد مهم  
بر هزاران آرزو و طم و رم  
جمع باید کرد اجزا را به عشق  
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

(مثنوی، د ۴ / ۳۲۸۹ - ۳۲۸۸)



در تفسیر قولِ مُصطفی، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا، كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ وَ مَنْ تَفَرَّقَتْ بِهِ الْهُمُومَ، لَأُيَالِي اللَّهُ فِي أَيِّ وَادٍ أَهْلَكَهُ.»

هوش را توزیع کردی بر جهات  
 آبِ هُش را می‌کشد هر بیخِ خار  
 هین، بزن آن شاخِ بد را، خَو کنش!  
 هر دو سبزند این زمان، آخر نگر  
 آبِ باغ این را حلال آن را حرام  
 عدل چه بود؟ آب ده اشجار را  
 می‌نیرزد تره‌ای آن تُرّهات  
 آبِ هوشت چون رسد سوی ثمار؟  
 آبِ ده این شاخِ خوش را، نو کنش!  
 کاین شود باطل، از آن روید ثمر  
 فرق را آخر ببینی، وَ السَّلام  
 ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

(مثنوی، د ۵ / ۱۰۸۹ - ۱۰۸۴)



فجور حضور را از بین می‌برد:

ریزه دل را بهل، دل را بجو!  
 دل محیط است اندر این خطه وجود  
 از سلام حق سلامت ها نثار  
 هر که را دامن درست است و معد  
 دامن تو آن نیاز است و حضور  
 تا ندرد دامت ز آن سنگ‌ها  
 تا شود آن ریزه چون کوهی از او  
 زر همی‌افشاند از احسان و جود  
 می‌کند بر اهل عالم اختیار  
 آن نثار دل بدان کس می‌رسد  
 هین منه در دامن آن سنگِ فجور!  
 تا بدانی نقد را از رنگ‌ها

(مثنوی، د ۳ / ۲۲۷۶ - ۲۲۷۱)



شخصِ ریاکار وحدتِ روانی ندارد و همین باعث می‌شود که یک‌پارچگیِ شخصیت خود را از دست بدهد:

پرکندگی از نفاق خیزد      پیروزی از اتفاق خیزد

(کلیات شمس، چاپ فروزانفر، غزل ۷۰۲)